

## انسان خود شکوفا؛ بررسی تطبیقی شخصیت در پیر چنگی و شعبده باز نتردام بر اساس کهن الگوهای یونگ و الگوی روانشناسی آبراهام مزلو

دکتر صفورا ترک لادانی<sup>\*۱</sup>

دکتر مریم حقی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۱۸

### چکیده

داستان پیر چنگی از مثنوی مولوی حکایتی به نظم با مضامین عرفانی است که در دفتر اول این اثر ادبی آمده است. بین این داستان و داستان شعبده باز نتردام نوشته آنتول فرانس نویسنده فرانسوی شباهت‌های بسیاری از نظر محتوا و شکل وجود دارد. شخصیت اصلی این داستان، شعبده‌بازی به نام «بارنابا» از جهات بسیاری به شخصیت اصلی داستان پیر چنگی شباهت دارد. در این مقاله که به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا انجام گرفته است سعی شده تا با بهره‌گیری از کهن‌الگوهای یونگ به عنوان بن‌مایه ناخودآگاه در بررسی و مقایسه تطبیقی این دو شخصیت و نیز بر اساس اصول روانشناسی انسان‌گرایانه آبراهام مزلو برای ارائه الگویی از یک انسان خودشکوفا خوانشی تطبیقی و انتقادی انجام گیرد. همچنین با طرح این سؤال که قهرمانان این دو داستان تا چه حد منطبق بر ویژگی‌های ارائه شده توسط مزلو برای افراد خودشکوفا بوده‌اند به این مسأله پردازیم که نقش و جایگاه جامعه و جهان‌بینی حاکم بر آن به عنوان امری مؤثر در تحول روحی و روانی انسان‌ها تا چه حد در مورد شخصیت‌های این دو داستان مصداق دارد و اینکه در نهایت پیر چنگی توانسته با پا گذاشتن بر هوای نفس خود موجبات رضای خداوند را جلب کند یا خیر؟! یا شعبده‌باز توانسته به چه میزان از تعالی روحی در توجه به معنویات نائل شود؟!

**واژگان کلیدی:** پیر چنگی، شعبده‌باز نتردام، مزلو، انسان خودشکوفا، کهن‌الگو، یونگ.

\* safouraladani@yahoo.com

۱. استادیار گروه فرانسه دانشگاه اصفهان

۲. استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور خوانسار

## ۱- مقدمه

یکی از دلایل توجه و دقت ادب‌دوستان به مثنوی مولوی به عنوان اثری تأثیرگذار از ادبیات کلاسیک آن است که مولوی در این اثر به مفهوم «انسان» ملاحظه خاصی نموده‌است. این شاعر و عارف بزرگ ایرانی یک انسان‌گرایی معنوی‌گرا بوده که الگوی جامعی از انسان کامل را در این اثر به نمایش گذاشته‌است. پیرچنگی از داستان‌های بسیار مشهور دفتر اول مثنوی (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۱۶/۱-۱۳۵) است. این داستان بسیار شبیه یکی از داستان‌های فرانسوی به نام *شعبده‌باز نتردام*<sup>۱</sup>، نوشته آنا تول فرانس می‌باشد. این داستان یک معجزه‌نامه بسیار قدیمی است که گوته دو کوانسی<sup>۲</sup>، شاعر فرانسوی قرن سیزدهم، آن را از لاتین به شعر فرانسوی برگردانده است. آنا تول فرانس این داستان را در سال ۱۸۹۲ به نثر درآورد. هرچند که داستان *شعبده‌باز نتردام* و داستان پیر چنگی در دو فرهنگ متفاوت خلق شده‌اند، اما می‌توان گفت این دو متن به واسطه الگوهای ثابت ذهن بشری که در تفکر غربی تحت عنوان کهن‌الگوهای یونگی شناخته شده‌است، شباهت‌هایی به‌ویژه در شخصیت‌های اصلی دارند که امکان مطالعه تطبیقی را در این تحقیق میسر می‌سازد. موضوع مقاله حاضر مقایسه این دو اثر براساس روش روانشناسی انسان‌گرایی آبراهام مزلو<sup>۳</sup> است. «وی» از خودشکوفایی انسان و «هنر انسان شدن» سخن گفته‌است و نقش جامعه را در خودشکوفایی امری کلیدی معرفی کرده‌است (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۲). به‌گونه‌ای که گویی شخصیت، به عنوان نماد اتم و اکمل جامعه زمانه خود قرار می‌گیرد. در دو داستان مورد بررسی ما، شخصیت‌های اصلی، طی وقایعی که رخ می‌دهد، مراحل را از سر می‌گذرانند که دچا تحول وجودی می‌شوند و قواعد جاری و معمول را زیر پا می‌نهند و به گونه‌ای دیگر مسیر کمال را طی می‌کنند و به درجات عالی عبودیت می‌رسند. پیش از بررسی، ابتدا گذری کوتاه بر مفهوم کهن‌الگوهای معرفی‌شده در تفکر یونگ و روش روانشناسی انسان‌گرایی مزلو می‌کنیم و پس از آن، شرح مختصری از هر دو داستان ارائه می‌دهیم و در پایان، ویژگی‌های افراد خودشکوفای را از نظر مزلو در شخصیت‌های اصلی دو داستان مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

1. Le Jongleur de Notre-Dame
2. Gautier de Coincy (1177- 1236)
3. Abraham Maslow

## ۱-۱- بیان مسأله

۱-۱-۱- کهن‌الگو و روانشناسی انسانگرا<sup>۱</sup>

روش نقد اسطوره‌های یا اسطوره‌شناختی که به آن به نقد کهن‌الگویی نیز گفته می‌شود، از جمله رویکردهای اصلی در نقد معاصر و مبتنی بر نظریات کارل گوستاو یونگ است. «یونگ کهن‌الگو را به معنی تصاویر و رسوبات روانی ناشی از تجارب مکرری به کار برد که اجداد و نیاکان بشر از سر گذرانده‌اند. بنا به عقیده یونگ این تصاویر بدوی در ناخودآگاه قومی نسل بشر جا دارند و به شکل اسطوره، مذهب، خواب، اوهام شخصی و نمودهای دیگر در آثار ادبی انعکاس می‌یابند» (معقولی و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۹). از جمله آنها می‌توان به آنیما، آنیموس، پرسونا یا سایه، نقاب و مادر مثالی اشاره کرد. یونگ معتقد است «ساختن نمونه‌های ازلی، هم می‌تواند به صورت تصور ذهنی باشد و هم به صورت آفریدن نمونه‌ای دیدنی. او باید شکلی برگزیند تا بتواند جاودانگی را در آن تصور کند؛ از این رو، هرگاه می‌خواهد چیزی بیافریند که به بی‌نهایت و جاودانگی منتهی گردد، باید آن را به شکل تصویرهای ازلی جاودانگی درآورد و اجزای دیدنی را با الگوهای نادیدنی، همانند سازد. این جریان از طریق پیوند دادن نادیدنی‌ها با اشکال و صورت‌های نوعی که در ناخودآگاه او وجود دارند، صورت می‌گیرد» (یونگ، ۱۳۷۸: ۳۸۶-۳۸۷). اما این کهن‌الگوها در برهه‌های زمانی به صورتی خاص به کمک تحولات فکری در جامعه آمده و الگوهای ویژه‌ای در این زمینه همچون نماد جلوه‌های انسانگرایی در میان مردم خلق می‌کند. انسانگرایی رویکردی فکری است که در آن ارزش‌های انسانی اهمیت زیادی دارند. «رویکرد انسانگرایی به شخصیت، بخشی از جنبش انسانگرایی در روانشناسی است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شد. اصطلاح روانشناسی انسانگرا ابتدا توسط گوردون آلپورت در سال ۱۹۳۰ به کار برده شد. روانشناسی انسانگرا به معنای آن است که انسان خود کیفیت هستی خود را شکل می‌دهد و با اراده خود و انتخاب‌های آگاهانه خودش زندگی آینده خود را می‌سازد و به خودشکوفایی می‌رسد. در علم روانشناسی عنوان نیروی سوم» (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۴) به روانشناسی انسانگرا داده شده‌است و این عنوان، این رویکرد را در مقابل روانکاوی و رفتارگرایی که دو رویکرد اصلی در روانشناسی معاصر هستند، قرار می‌دهد. در روانکاوی بر جنبه‌های ناهشیار زندگی روانی تأکید می‌شود و در رفتارگرایی جنبه‌های آموخته‌شده رفتار انسانی مورد توجه قرار می‌گیرد. در حالی که روانشناسی انسانگرا این موارد را نپذیرفته و معتقد است که جنبه‌های ناهشیار زندگی روانی و جنبه‌های آموخته‌شده رفتار

---

1. Humanistic Psychology

به هیچ وجه بر انسان تسلط ندارد و انسان می تواند به عنوان موجودی هشیار خود را از زنجیره اسارت مسائل روانی برهاند (برونو، ۱۳۷۰: ۱۵۸). از میان مهره های برجسته روانشناسی انسانگرا می توان به آبراهام مزلو و کارل راجرز<sup>۱</sup> اشاره کرد که هر کدام الگویی از انسان کامل ارائه داده اند. اما، در این مقاله الگوی مزلو مد نظر ماست. لذا، در زیر به تبیین و توضیح در مورد الگوی این روانشناس انسانگرا در مورد انسان خودشکופا و تکامل یافته می پردازیم.

### ۱-۱-۲- الگوی آبراهام مزلو از انسان خودشکופا

مفهوم انسان خودشکופا در نظریه شخصیت مزلو یکی از مفاهیم بنیادی است و در حقیقت، نظریه مزلو از تحقیق درباره انسان های خودشکوفایی چون آبراهام لینکلن، آلبرت انیشتن، ویلیام جیمز و دیگران حاصل شده است. وی پس از انجام یک تحقیق در مورد ۴۹ فرد برجسته و مهم که تعدادی از آنها را نام بردیم، موفق شد ویژگی های افراد خودشکופا، نقش فرایندها یا فرآیندهایش در خودشکوفایی، رفتارهایی که به خودشکوفایی منجر می شوند و علل ناتوانی در خودشکوفایی را مشخص نماید و بدین ترتیب، به تصویری چندبعدی از خودشکوفایی دست یافت (Laas, 2006: 79).

مزلو پس از تحلیلی کلی، مهم ترین ویژگی های افراد خودشکופا را این چنین برمی شمارد: «۱- درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه سهل تر با آن؛ ۲- خودانگیختگی، سادگی، طبیعی بودن؛ ۳- مسأله مداری؛ ۴- کیفیت کناره گیری، نیاز به خلوت و تنهایی؛ ۵- خودمختاری، استقلال فرهنگی و محیط، اراده، عوامل فعال؛ ۶- استمرار تقدیر و تحسین؛ ۷- تجربه عرفانی، تجربه اوج؛ ۸- حس همدردی؛ ۹- ساختار منشی مردم گرا؛ ۱۰- شوخ طبعی فلسفی و غیر خصمانه؛ ۱۱- پذیرش خود، دیگران و طبیعت؛ ۱۲- روابط بین افراد؛ ۱۳- تمایز بین وسیله و هدف؛ ۱۴- خلاقیت (آفرینندگی) و ۱۵- مقاومت در برابر فرهنگ پذیری» (شولتز و شولتز، به نقل از ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۶).

اگرچه این مجموعه از ویژگی ها این افراد را به ظاهر بی عیب و نقص معرفی می کند، اما مزلو معتقد است که این افراد نیز کامل نیستند و معایبی دارند. آنها نیز چون سایر مردم لحظه هایی از تردید، احساس گناه و ترس و غیره را تجربه کرده اند، اما این موارد و رفتارها در زندگی آنها کمتر از مردم عادی آسیب زنده است.

1. Carrel Rogers

یکی دیگر از ابعاد خودشکوفایی، نقش فرانیازها یا فرانگیزش‌ها در خودشکوفایی است و مزلو با بررسی افراد خودشکوفا به این نتیجه رسید که آنچه که این افراد را به انگیزش وامی‌دارد با آنچه که افراد عادی را به انگیزش وامی‌دارد متفاوت است و او بیان داشت که فرانگیزش‌ها<sup>۱</sup> و فرانیازها این افراد را به تحرک و فعالیت وامی‌دارد (Neher, 1991: 93). در واقع، انگیزه‌های سطح پایین افراد خودشکوفا را برانگیخته نمی‌کند و نیاز به متحول شدن و رشد یافتن است که آنها را برمی‌انگیزد. خودشکوفایی و تمایل به تحول و تکامل یک نیاز و تمایل فطری است، ولی باین‌حال، افراد بسیار کمی به این مرحله می‌رسند و با اینکه از نظر مزلو، «در همه انسان‌ها تلاش یا گرایش فطری برای تحقق خود هست» (Ibid: 98)، از آنجایی که یک نیاز سطح بالا بوده و از همه نیازها بالاتر است، ضرورت آن کمتر احساس می‌شود و حتی ممکن است به وسیله بازدارنده‌های یک فرهنگ یا جامعه دچار وقفه شود و از سوی دیگر، از آنجایی که برای خودشکوفایی جرأت و جسارت لازم است، حتی ممکن است که افراد پس از برآورده شدن نیازهای سطح پایین نیز سعی کنند خود را در همان حالت امن نگه دارند و خود را با چالش‌های جدید مواجه نکنند (Tobacyk and Miller, 1991: 98). اما در تفکر یونگ، وجود برخی کهن‌الگوها در ضمیر انسانی باعث می‌شود تا قدرتی سحرآمیز در نفس آدمی ایجاد شود که محصول یک توان جسمی خارق‌العاده نبوده، بلکه حاکی از نوعی جذبۀ درونی است. لذا توجه به تأثیر این‌گونه الگوهای ناخودآگاه می‌تواند هرچه بهتر این سیر پیشرفت انسانی را مشخص سازد.

## ۲- بحث

### ۲-۱- معرفی دو اثر

#### ۲-۱-۱- شعبده‌باز نتردام

آنتول فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴)، از نویسندگان و منتقدان بزرگ فرانسه دارای آثار زیادی در زمینه داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، شعر و نقد ادبی می‌باشد. وی داستان کوتاه *شعبده‌باز نتردام* را در مجموعه داستانی به نام *جعبه مروارید*<sup>۲</sup> به نثر معاصر زبان فرانسه بازنویسی کرد. این داستان کوتاه در واقع یک بازنویسی از اثر دیگری به نام *معجزه شعبده‌باز نتردام* نوشته گوتیه دو کوانسی، شاعر معروف فرانسه در قرون وسطی است.

1. Matamotivations

2. L'Etui de Nacre

معجزه‌نامه‌ها یکی از انواع ادبی در ادبیات فرانسه قرون وسطایی بوده‌است که ادبیات کلیسا یا نمایش دینی نیز نامیده می‌شده‌اند و معجزه‌نامه‌های مربوط به معجزات و کرامات حضرت مریم نیز در زمره این گونه ادبی قرار می‌گیرند. این منظومه‌ها اغلب به زبانی بسیار ساده نگاشته شده‌اند و گره‌گشایی پایانی آنها با معجزه انجام می‌گیرد (1-4 : Stadler-Honegger, 1975). یکی از این رساله‌ها مربوط به گوتیه دو کوانسی می‌باشد که آناتول فرانس داستان *شعبده‌باز نتردام* را از این منظومه اقتباس کرده و به نثر درآورده و خلاصه آن بدین قرار است:

بارنابا<sup>۱</sup> یک شعبده‌باز تهیدست از اهالی کُمپان<sup>۲</sup> بود. وی به شهرهای گوناگون سفر می‌کرد و به اجرای شعبده‌بازی می‌پرداخت. نور خورشید و روشنایی روز برای اجرای شعبده‌بازی‌های وی بسیار ضروری بود. برای همین، در فصل زمستان کار برای او سخت می‌شد و وی نمی‌توانست در سرمای زمستان پولی درآورد تا شکم خود را سیر کند. اما از آنجایی که قلبی ساده و پاک داشت، این شرایط سخت را تحمل می‌کرد و زندگی شرافتمندانه‌ای داشت. یک شب به طور اتفاقی، در راه با یک کشیش ملاقات کرد. در صومعه، بارنابا دید که هر یک از قدسین با دانش و مهارتی که داشت از قبیل ساختن مجسمه، نوشتن ادعیه، کشیدن نقاشی، خواندن سرود، موعظه کردن و غیره به مریم مقدس خدمت می‌کرد. وی با دیدن آن قدسین از نادانی و بی‌هنری خود بسیار غمگین شد و همواره آه می‌کشید و به مریم مقدس می‌گفت: افسوس! من همانند سایر برادران دینی‌ام هنری ندارم که با آن به شما خدمت کنم.

اما یک روز کشیشان با تعجب دیدند که بارنابا در مقابل محراب کلیسا و مجسمه مریم قرار گرفته و با ابزار شعبده‌بازی خود در حال شعبده‌بازی است. دو کشیش که درک نمی‌کردند چگونه این انسان ساده با اخلاص خود تمام هنر خود را در جهت خدمت به حضرت مریم به کار گرفته‌است، او را متهم به توهین به مقدسات کردند. سرپرست دیر که می‌دانست بارنابا دارای روحی ساده و معصوم است، گمان کرد که وی دچار جنون و دیوانگی شده‌است. بنابراین هر سه تصمیم گرفتند که وی را از کلیسا بیرون بیندازند. اما ناگهان دیدند که مجسمه مریم مقدس جان گرفت و از پله‌های محراب پایین آمد و با گوشه لباس خود عرق پیشانی بارنابا را پاک کرد. سرپرست دیر به مریم مقدس تعظیم می‌کند و این جمله انجیل را می‌گوید که: «خوشا به حال

1. Barnabé

2. Compiègne

ساده‌دلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید» کشیشان نیز درحالی که بر زمین بوسه می‌زدند، آمین گفتند<sup>(۱)</sup> (France, 1923: 87-100).

## ۲-۱-۲- پیر چنگی

پیر چنگی یکی از مشهورترین داستان‌های مثنوی مولوی است و با عنوان «داستان پیر چنگی که در عهد عمر -رضی الله عنه- از بهر خدا روز بی‌نوابی چنگ زد میان گورستان» در دفتر اول آمده و خلاصه داستان این‌گونه است:

در زمان عمر، خلیفه دوم مسلمانان، مطربی چنگ‌نواز با هنر خود مجالس بزم را گرم می‌کرد. زمانی که پیر شد، دیگر هنرش خریداری نداشت و برای همین بسیار تهیدست گردید. وی که بسیار غمگین بود، به گورستان مدینه رفت و در آنجا خطاب به خداوند گفت که من هفتاد سال گناه کرده‌ام، اما امروز مهمان توام و برای تو چنگ می‌زنم. پس، بسیار چنگ زد و گریست و در همانجا بر سر گوری خوابش برد. در همان زمان خداوند بر عمر خوابی گماشت و در آن هاتفی از سوی پروردگار به عمر ندا داد که ای عمر! بنده خاص ما در گورستان مدینه است، به آنجا برو و هفتصد دینار از بیت‌المال به او بده. عمر بیدار شد و به گورستان مدینه رفت و در آنجا پیر چنگی را دید. با خودش گفت که این نمی‌تواند بنده خاص خداوند باشد. چند بار دیگر گورستان را جستجو کرد، اما غیر از پیر چنگی کسی را ندید. پس مطمئن شد که منظور خداوند از بنده خاص همان پیر چنگی است. عمر به سوی او رفت و پیر با دیدن او بسیار ترسید. عمر به او گفت: نترس. من از طرف خداوند برایت بشارت آورده‌ام. پیر چنگی با شنیدن سخنان عمر بسیار گریه کرد و چنگ را بر زمین کوفت و آن را شکست و به گفته مولانا، بر اثر این تحول روحی «جانش رفت و جان دیگر زنده شد» (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۱۶/۱-۱۳۵).

## ۲-۲- الگوی مزلو در تحلیل شخصیتها

### ۲-۲-۱- دو شخصیت، دو نگاه

شخصیت‌های اصلی داستان کسانی هستند که داستان حول محور آنها می‌چرخد. در داستان‌های مورد مطالعه، بر شغل شخصیت‌های اصلی و تحول آنها تمرکز می‌گردد. شخصیت اصلی داستان مولانا پیر چنگی است و مولانا به او نامی نداده‌است. اما در داستان شعبده‌باز نتردام، آناتول فرانس به شخصیت اصلی نام «بارنابا» را داده‌است. در عنوان دو

داستان نیز بر شغل دو شخصیت تأکید می‌شود و این تأکید بر شغل هر دو شخصیت در پیشبرد داستان و موضوع آن بسیار مهم است. با توجه به موضوع داستان، شغل هر دو شخصیت از شغل‌های پست در جامعه محسوب می‌گردیده‌است. در واقع یکی از ویژگی‌های قصه‌های قدیمی توجه به شغل و جایگاه اجتماعی شخصیت به عنوان عاملی مهم در توصیف است. در واقع «در قصه‌ها وقایع و حالات در کل به روایت می‌آید و به جزئیات حوادث و احوال کمتر توجه می‌شود. در واقع روانشناسی فردی و گروهی و تجزیه و تحلیل‌های خلقی و روانی شخصیت‌ها و آدم‌های قصه و بازتاب آن بر وقایع و حالات، مورد نظر نیست و راوی به ذکر کلیات حوادث و امور قناعت می‌کند. در قصه شخصیت‌ها نه انسان معمولی بلکه نمونه‌های کلی و آرمانی هستند» (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

در مفهوم کهن‌الگوهای یونگی نیز، شخص با نقاب و نماهای بیرونی ظاهر می‌شود و سعی می‌کند تا از ورای این نقاب به هدف خود برسد. در داستان پیر چنگی می‌توان ملاحظه نمود که «کهن‌الگوی نقاب، آواز خوش و چنگ‌نواختن مطرب است که در اجتماع همه او را به این شغل می‌شناسند و حتی نام داستان نیز از نقاب پیر ناشی می‌شود» (دروگریان، ۱۳۹۳: ۹۷).

بارنابا و پیر چنگی نمونه افراد ساده و بی‌ریایی هستند که در نظر افراد متشرع چون کشیشان یا عمر، حقیر و حتی بی‌دین می‌نمایند، اما در نزد پروردگار دارای مرتبه‌ای والا هستند. در مورد شخصیت پیر چنگی می‌توان این‌طور برداشت کرد که «غرض مولانا در این حکایت این است که حسن ظاهر نشانه اتصال به حق نیست، خدا را با هر جانی پیوندی و با هر دلی رازی در میان است تا فریفتگان اعمال و حرکات جسمانه نپندارند که تنها از راه خاص و بر زبان آوردن عبارات و مناجات‌های موروث، مشمول رحمت الهی توان بود، بلکه سازی که از سر سوز دل و درد اشتیاق بنوازند و زخمه‌ای که از روی صدق و عشق بر ابریشم و سیم تار و رباب زنند هم راهی به خداست» (فروزانفر، ۱۳۹۰: ۷۵۳-۷۵۶).

در مورد شخصیت بارنابا نیز می‌توان همین تفسیر را به کار برد که هدف آناتول فرانس از خلق این شخصیت نشان دادن آن است که انسان تنها از طریق عبادات نیست که به مقدسات خدمت می‌کند، بلکه همان حرکات شعبده‌بازی نیز راهی برای خدمت به مریم مقدس است و مورد قبول وی نیز واقع می‌شود. خداوند و بندگان خاص او به اخلاص بندگان بیشتر توجه دارند تا به اعمال ظاهری آنها. بنابراین، هر دو شخصیت حول یک



موضوع و یک محور واحد شکل گرفته‌اند و دارای مشخصاتی هستند که باعث گردیده تا به به تحول روحی (خودشکوفایی) دست یابند.

### ۲-۲-۲- الگوی تحمل رنج / شکوفایی

به باور یونگ، در کهن‌الگوها قدرتی مرموز وجود دارد که می‌تواند باعث بالا بردن سطح تحمل و بردباری شخصیت‌ها در برخورد با مصائب باشد. وی معتقد است: «خودآگاه هرگاه نمی‌تواند کاری را به‌تنهایی انجام بدهد به ناخودآگاه نیاز پیدا می‌کند» (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۸۱).

از نظر مزلو، تحمل رنج‌ها و سختی‌ها جهت رسیدن به خودشکوفایی و مدارج عالی یکی از واقعیات زندگی است روانشناسان بر این عقیده‌اند که هنگامی که انسان‌ها با شرایط سخت مواجه می‌شوند، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و ممکن است که تسلیم شوند. اما انسان‌های خودشکوفا هرگز تسلیم نمی‌شوند. مولانا نیز معتقد است که در چنین شرایطی فقط خداوند یاور انسان است و انسان باید به او تکیه کند (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۹). در داستان پیر چنگی نیز می‌بینیم که پیر چنگی پس از آنکه به سختی و بیچارگی افتاد، به خداوند تکیه کرد و به گورستان رفت و برای خدا ساز زد. بدین ترتیب پیر چنگی نیز شخصیتی است که در مواقع سختی و ناراحتی، واقعیت را پذیرفت و رو به سوی معبود آورد و بدین ترتیب در نزد خداوند به مدارج عالی دست یافت:

«گفت عمر و مهلتم دادی بسی	لطف‌ها کردی خدایا با خسی
معصیت ورزیده‌ام هفتاد سال	باز نگرفتی ز من روزی نوال
نیست کسب امروز مهمان توام	چنگ بهر تو زخم آن توام
چنگ را برداشت و شد الله جو	سوی گورستان یثرب آه گو
گفت خواهیم از حق ابریشم‌بها	کاو به نیکویی پذیرد قلب‌ها»
	(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۲۷/۱)

در داستان *شعبده‌باز نتردم* نیز بارنابا که به شرایط سختی دچار شده بود تصمیم گرفت تا از هنر خود برای خدمت به حضرت مریم بهره بگیرد. در واقع، بارنابا ویژگی‌هایی داشت که مسیر تعالی را برای او باز می‌کرد و در اول داستان به آن اشاره شده‌است. آناتول فرانس بارنابا را این‌چنین توصیف می‌کند:

«در زمستان او تبدیل می‌شد به درختی که برگ‌هایش ریخته بود و تقریباً مرده بود. زمین یخ‌بسته برای او بسیار طاقت‌فرسا بود و در فصل سرما همانند جیرجیرکی که ماری دُ فرانس از آن حرف می‌زند، از سرما و گرسنگی رنج می‌کشید. اما از آنجایی قلب ساده‌ای داشت، درد و رنج خود را با شکیبایی تحمل می‌کرد» (France, 1923: 90)

در مورد دینداری او نیز چنین می‌گوید:

«او از شعبده‌بازهای دزد و بی‌دین، که روح خود را به شیطان فروخته بودند، تقلید نمی‌کرد و هرگز به خدا کفر نمی‌گفت و همواره با شرافت و درستی زندگی می‌کرد» (Ibid: 91)

### ۲-۲-۳- مسأله‌مداری

افراد خودشکופا بیشتر به مسائل بیرون از خود توجه دارند تا به مسائل خود. آنها به مسائل اخلاقی و فلسفی و ارزش‌های دینی توجه خاصی می‌کنند. به این معنی که این قبیل افراد، بیشتر در فکر رسیدن به معرفت الهی هستند و به مسائل مادی نمی‌اندیشند. «از نظر مولوی، خداجویان مسأله‌مدار هستند؛ اما دنیاطلبان تنها به فکر خود و بهره‌مندی خود از لذایذ هستند. مزلو نیز مسأله‌مداری را ناشی از تفکرات فلسفی و متافیزیکی افراد خودشکופا می‌داند.» (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۳)

در مورد پیر چنگی نیز وضع بر همین منوال است و منظور مولانا از طرح این داستان آن است که همه انسان‌ها در هر مقامی که باشند، می‌توانند به مقام روحانی بالایی برسند. به‌ویژه، افرادی چون پیر چنگی که در شرایط سخت به‌جای فکر کردن به مادیات و وضعیت بد مالی‌ای که دارد، به خدا می‌اندیشد و برای خدا ساز می‌زند و غرق در معشوق ازلی می‌گردد و تقدیر الهی خود را می‌پذیرد. در انتهای داستان مسأله مهم برای او این است که چرا زندگانی خود را بدین صورت گذرانده و از همان ابتدا، رو به سوی خدا نیاورده‌است:

چون بسی بگریست از حد رفت درد	چنگ را زد بر زمین و خرد کرد
گفت ای بوده حجابم از اله	ای مرا تو راهزن از شاهراه
ای بخورده خون من هفتاد سال	ای ز تو رویم سیه پیش کمال
ای خدای با عطای با وفا	رحم کن بر عمر رفته در جفا
داد حق عمری که هر روزی از آن	کس نداند قیمت آن در جهان
خرج کردم عمر خود را دم به دم	دردمیدم جمله را در زیر و بم

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۳۳/۱)

در *شعبده‌باز نتردام*، نیز بارنابا که بسیار غمگین و ناراحت است و شرایط مالی بسیار بدی دارد، وقتی سرپرست دیر را ملاقات می‌کند، از وی تقاضای کمک مالی نمی‌کند، با اینکه مسأله اساسی وی همین است. بلکه از او می‌خواهد تا او را به کلیسا ببرد تا او نیز چون کشیشان به مریم مقدس خدمت نماید. هنگامی که سرپرست دیر از بارنابا در مورد شغلش می‌پرسد، به او جواب می‌دهد که «شعبده باز هستم و این بهترین وضعیت دنیاست که من در آن هستم.» (France, 1923: 92) سرپرست صومعه به او می‌گوید:

«- دوست من بارنابا، مراقب آنچه که می‌گویی باش. از وضعیت راهبان بهتر در جهان وجود ندارد. در این وضعیت، ما خداوند، مریم مقدس و قدیسین را ستایش می‌کنیم و زندگی یک راهب یک سرود مذهبی همیشگی است که تقدیم خداوند می‌شود.

- پدر، من اعتراف می‌کنم که مثل یک نادان حرف زدم. وضعیت شما اصلاً با وضعیت من قابل مقایسه نیست و با اینکه انجام حرکات موزون، درحالی‌که یک سکه را بر روی چوب قرار داده و در نوک بینی گرفته‌ایم، کار بسیار ماهرانه‌ای است، اما این مهارت هرگز با کار شما قابل قیاس نیست. پدر، من هم می‌خواهم مثل شما هر روز سرود مذهبی بخوانم، به‌ویژه برای مریم مقدس که نسبت به ایشان اعتقاد و ارادت خاصی دارم. من با کمال میل از هنری که در آن از سؤاَسُون تا بُوه و در بیش از ۶۰۰ شهر و روستا شهرت دارم، صرف‌نظر می‌کنم تا به زندگی راهبانه بپیوندم.» (ibid: 92-94).

در صومعه نیز او می‌بیند که هر کس با هنری و دانشی به مریم مقدس خدمت می‌کند و این مسأله برایش مطرح می‌شود که چرا هنری کسب نکرده تا با آن به بانوی مقدس خدمت کند و بسیار ناراحت و غمگین می‌گردد:

بارنابا با دیدن یک چنین مسابقه‌ای برای ستایش و یک چنین هنرهایی، به خاطر نادانی و سادگی‌اش مدام ناله سر می‌داد. درحالی‌که به‌تنهایی در باغ کوچک بدون سایه صومعه گردش می‌کرد، آه می‌کشید و می‌گفت: افسوس! من خیلی بدبخت هستم که نمی‌توانم، همچون برادران دیگرم به‌شایستگی مریم مقدس را، که مهربانی قلب خود را وقف او کرده‌ام، ستایش کنم! افسوس! افسوس! من یک مرد خشن و بی‌هنر هستم و ای بانوی مقدس، من برای خدمت به شما نه موعظه سازنده‌ای دارم و نه رساله‌ای که براساس قوانین به‌خوبی تنظیم شده باشد و نه نقاشی‌های ظریف و نه ساخت مجسمه‌های دقیقاً تراش خورده و نه شعرهایی هجایی و موزون دارم. من هیچ ندارم! افسوس! (ibid: 97-98)

به همین خاطر، پس از مدتی فکر کردن، مسأله خود را بدین صورت حل می‌کند که از هنر شعبده‌بازی خود برای خدمت به بانوی مقدس استفاده نماید و می‌داند که این کار باید در خلوت

و تنها در حضور تمثال مریم مقدس صورت گیرد تا مورد طعنه دیگران نباشد. حتی این دو شخصیت موجب می‌شوند تا شخصیت‌های مخالف آنها نیز به دلیل اخلاص آنها و عدم توجه به خود متحول شده و درحالی که در ابتدا با نگاهی سرزنش‌بار به آنها نگاه می‌کردند، به سرعت نظرشان تغییر کند و عمل آنها را به واسطه اخلاصشان تأیید کنند. چون در نهایت می‌فهمند که برای خداوند و مریم مقدس، اخلاص بندگان مهم است و نه ظواهر امر.

#### ۲-۲-۴- عزلت و تنهایی، مقدمه شکوفایی

یکی از ویژگی‌های افراد خودشکوفای و تحول‌یافته این است که در موقع نیاز به تنهایی و کناره‌گیری از جامعه به این نیاز خود پاسخ گفته برای مدتی، به منظور تفکر و راز و نیاز، خلوت اختیار می‌کنند. مولوی، «خلوت گزیدن را از خردمندی می‌داند و باعث صفای دل» (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

از دیدگاه مولوی، «خلوت گزیدن و دور شدن از اغیار انسان را چنان پرورش می‌دهد که چون عنقا شهرت می‌یابد؛ چنان که در مورد ابراهیم ادهم می‌گوید: چون او از چشم خود و خلق دور شد؛ یعنی خودبینی را رها کرد و از مردم خلوت گزید، مانند عنقا مشهور شد» (همان: ۱۰۴). این خلوت‌گزینی از نظر روانشناسی «به معنای ریاضت کشیدن نیست؛ بلکه زمانی است برای آرامش و سکون فرد و جدایی او از محیطی که برای وی چندان خوشایند نیست» (همان: ۱۰۵). در داستان پیرچنگی نیز وی برای جدایی از محیطی که خوشایندش نیست، به گورستان پناه می‌برد و جدای از مردمان به نواختن ساز برای خدا می‌پردازد و در نتیجه، این خلوت‌گزینی و دوری از مردمان او را به عرش اعلی می‌رساند. در *شعبده‌باز نتردام* نیز، شعبده‌باز که همواره در بین مردم بوده‌است، به صومعه می‌رود و در آنجا خلوت می‌کند. البته به نظر می‌رسد انتخاب مکان در «شعبده‌باز نتردام» نسبت به داستان «پیر چنگی» بهتر صورت گرفته‌است زیرا تقدس این مکان در تقابل و تضاد بیشتری با شخصیت و شغل و پیشه شخصیت اصلی است.

#### ۲-۲-۵- تجربه عرفانی در فرایند تفرد

تجربه عرفانی برای افراد خودشکوفای، یک تجربه عادی است و این تجربه «تشدید گسترده هر یک از تجربیاتی است که در آن فقدان «خود» یا حس برتری خود وجود دارد» (همان: ۱۰۹).

عارفان با یاد خداوند از خود بی خود شده به وجد می آیند و به سماع مشغول می گردند. افراد خودشکوفا و تحول یافته نیز با موسیقی به وجد آمده، به تجربه اوج دست می یابند.

در تفکر یونگی نیز می توان چنین فرایندی را ملاحظه نمود. اما در این نوع روانشناسی، اصل موضوع مربوط به ایجاد اتحاد و انسجام بین تمام اجزای روان با عنوان تفرد، فردیت و یا فردانیت است که در آن کل روان در قالب یک پدیده منفرد بروز می کند. به اعتقاد یونگ این موضوع زمانی تحقق می یابد و فرد زمانی به کمال رشد روانی خود می رسد که شکاف ناخودآگاه و خودآگاه که از ابتدای تولد در ذهن آدمی بوده است از میان برود. در این میان کهن الگوها به عنوان پایه های ضمیر ناخودآگاه با خودآگاه انسان همسان و متحد می شوند و در حرکتی در جهت روشن ساختن و آگاهی دادن به ذهن قرار می گیرند. به همین خاطر است که «در جریان این فعل و انفعال که بیشتر در سنین میان سالی آشکار می شود، آدمی با جنبه هایی از تمایلات ناشناخته یا سرکوب شده شخصیت ناخودآگاه خویش آشنا می شود و با بازشناسی و جذب آنها، تجربه ای درونی را می آزماید. این تجربه در واقع مکاشفه ای روحانی برای وصول به تعالی روانی و کشف خویشتن حقیقی است و تظاهر عملی و عینی آن، دگرگونی شخصیت اولیه فرد و در واقع تولد دوباره اوست (طاهری و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵۹-۱۶۰).

در پیر چنگی نیز می بینیم که وی برای خدا می نوازد و با نواختن برای خدا به تجربه اوج و تجربه عرفانی دست می یابد.

چون که فاروق آینه اسرار شد	جان پیر از اندرون بیدار شد
همچو جان بی گریه و بی خنده شد	جانش رفت و جان دیگر زنده شد
حیرتی آمد درونش آن زمان	که برون شد از زمین و آسمان
جستجویی از ورای جستجو	من نمی دانم تو می دانی بگو
حال و قالی از ورای حال و قال	غرقه گشته در جمال ذوالجلال
غرقه ای نه که خلاصی باشدش	یا بجز دریا کسی بشناسدش
	(مولوی، ۱۳۷۵: ۱/۱۳۴-۱۳۵)

در این مرحله «پیر چنگی به کمک پیر دانا از گذرگاه صعب خودآگاهی به ناخودآگاهی حرکت می کند و سرانجام به تولد دوباره و فرایند فردیت می رسد و سازش خودآگاهانه ای با مرکز درونی خود می یابد و در پرده فنا و استغراق در ناخودآگاه جمعی خویش زندگی جدیدی را شروع می کند» (دروذگریان، ۱۳۹۳: ۹۱).

شعبده‌باز نتردام نیز با انجام حرکات شعبده‌بازی برای مریم مقدس از خود بی‌خود شده و به تجربه عرفانی می‌رسد و چنان غرق در کار خود شده که اصلاً متوجه کشیشان نمی‌شود. در آن حالت، بسیار شاد و خوشحال است و گویی چون عارفان مثنوی مولوی در رقص و سماع است:

«آنان بارنابا را دیدند که در مقابل محراب مریم مقدس، سر در زمین و پاها در هوا، با شش گلوله مسی و دوازده چاقو، در حال شعبده‌بازی بود. او به افتخار مریم مقدس همه هنر خود را، که به نظرش بالاترین حد ستایش را در برداشت، به کار گرفته بود» (France, 1923: 99)

بدین ترتیب، هر دو شخصیت با خلوص نیتی که دارند، موفق می‌شوند به تجربه اوج و فردیت، که همان تجربه درک خداوند و غرق شدن در وجود اوست، دست یابند. مرتبه‌ای که عمر، شخصیت مخالف پیر چنگی که فردی متشرع است و کشیشان نیز که افرادی در ظاهر دیندار هستند، بدان دست نیافته‌اند.

پیرچنگی و شعبده‌باز نتردام از جهت عناصر داستان همچون طرح و پیرنگ، شخصیت‌پردازی و درونمایه بسیار به هم شباهت دارند. در آغاز روایت در هر دو اثر، وضعیت پایدار و متعادل وجود دارد. هر دو داستان با توصیف مهارت و توفیق چنگی و شعبده‌باز در شغلشان آغاز می‌شود. سپس عاملی باعث می‌شود این وضعیت پایدار به هم بخورد و هر دو در شغلشان دچار ناتوانی و بی‌سامانی شوند: این عامل در پیرچنگی، پیری و ناتوانی ناشی از آن است و در شعبده‌باز نتردام، سرمای شدید هوا و کمبود نور خورشید در فصل زمستان است. در ادامه دوباره وضعیت پایدار جدیدی برقرار می‌شود. پیر چنگی تصمیم می‌گیرد در گورستان برای خدا بنوازد و شعبده‌باز تصمیم می‌گیرد در صومعه برای مریم مقدس و در مقابل مجسمه او شعبده‌بازی کند. هر دو انسان‌هایی هستند که پس از گذراندن یک دوره سختی و مشقت رو به سوی خدا و مقدسات می‌آورند و به علت ساده‌دلی و اخلاص در نزد خداوند به مقام عالی می‌رسند. بنابراین هر دو شخصیت تا حدودی با نظریه مزلو در مورد افراد خودشکوفه مطابقت کرده و لیاقت رسیدن به مقامات عالیه در نزد خداوند را پیدا می‌کنند. اما در اینجا نقش کهن‌الگوهای یونگی این سیر تحول را بیش از پیش نمادین می‌سازد. پیر دانا در داستان پیرچنگی نمادی از جنبه روحانی ناخودآگاه انسان که به هنگام عدم توانایی انسان بر تصمیم‌گیری است ظاهر می‌شود: «پیر چنگی بعد از حسرت و پشیمانی از کردار هفتادساله خویش، زمانی که نیازمند درون‌بینی و آشتی با خویش است،

پیر دانا در کسوت عمر بر او جلوه می‌کند. هاتفی که همان نماد ناخودآگاه جمعی است، پیر دانا را از طریق خواب از حال پیر چنگی آگاه می‌کند و پیر به نجات پیر چنگی می‌شتابد و او را از بشارت حق خبر می‌دهد» (درودگریان، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۹).

در شعبده باز نتردام این سرپرست دیر است که به واسطه رخصتی که برای بازگشت به کلیسا به شعبده‌باز می‌دهد مسیر وی برای این تفرد را آماده می‌سازد، چراکه در آنجا با عکس‌العمل شدید دیگر کشیشان مواجه شده و در نتیجه انقطاعی کامل از دنیای کشیشان در جهت اتحادی کامل با مریم مقدس به عنوان نیروی روحانی برتر در پایان زندگیش پیدا می‌کند. با تمام اشتراکات در دیدگاه‌های مولوی و مزلو، به جهت جهان‌بینی خاص و نگاه مولوی به انسان کامل، تفاوت‌های اصولی نیز در این دو دیدگاه وجود دارد. مزلو برای نامگذاری انسان کامل از واژه‌هایی چون انسان فراخودشکوفا، انسان خلاق، انسان متعالی، انسان با کارکرد کامل استفاده کرده‌است، اما مولوی با نگاه اسلامی-عرفانی به انسان کامل، در نامگذاری خود از واژه‌هایی خاص مثل جان جان، نایب حق، عارف، عقل کل، قطب، طیب روح، صاحب‌دل، و صافی استفاده کرده و بر این باور است که عظمت انسان وصف‌ناپذیر است. بر همین اساس، ویژگی‌هایی که مولانا برای انسان کامل ذکر می‌کند، با نظر مزلو تفاوت‌هایی دارد؛ ویژگی‌هایی همچون نیاز به بندگی کردن، واسطه فیض خدا بودن نسبت به بندگان، معیار حق بودن و داشتن نظر به نور خدا و از ابتدا، انتهای کارها را دیدن و بر جریان امور مختلف احاطه داشتن. مشابه چنین ویژگی‌هایی در دیدگاه مزلو نسبت به انسان کامل مشاهده نمی‌شود و از ویژگی‌های تفکر الهی دیدگاه مولوی نسبت به انسان کامل است. همچنین اختلاف دیدگاه مولوی و مزلو در خصوص ویژگی انسان کامل آن است که مولوی معتقد است که انسان کامل نه تنها از بند زمان و مکان رسته، بلکه ماه‌ها و سال‌ها و مکان‌ها بنده وجود او بوده و به تعبیر دقیق‌تر او امیر حال است و حال‌ها در اختیار اوست. به ظاهر خواب بودن ولی همیشه بیدار بودن و پیوند روح با عالم ملکوت، کیمیاگر واقعی بودن که بتواند مس وجود آدمیان را به طلای معنوی تبدیل کند، از دیگر مختصات انسان کامل از نظر مولوی و از وجوه اختلاف دیدگاه‌های آنها بود (شریعت باقری، ۱۳۹۱: ۴۳). در هر دو داستان شخصیت‌های اصلی به حدی غرق در انجام کار خود (چنگ نواختن و شعبده‌بازی) می‌شوند که خود و محیط اطراف را فراموش می‌کنند. تفاوت دیدگاه مولوی و آنا تول فرانس در این باره این است در شعر مولوی با توجه به دیدگاه اسلامی و عرفانی، از خود بی‌خود شدن پیر چنگی و تجربه اوج

عرفانی او، به مرتبه فنا فی الله و وحدت خالق و مخلوق (عاشق و معشوق) می‌انجامد. این حالت فنا و رهیدگی از زمان و مکان همچنان که در اکثر آثار عرفانی آمده‌است غیر قابل توصیف است. «انسان کامل چنان از زنجیرهای حسی رها شده‌است که می‌توان گفت او در دنیای محسوس استقرار ندارد. به همین دلیل، مولوی از انسان کامل چنان سخن می‌گوید که او را از کمند زمان و مکان رهیده می‌داند» (همان: ۱۳۵).

روشن‌بینی و دارا بودن تجربه‌های اوج و بارز، ویژگی مورد نظر مزلو و رها شدن از محدوده تنگ ظواهر و به ماورای حس راه پیدا کردن و به کنه چیزها پی بردن از خصوصیات مورد نظر مولوی برای انسان کامل است (همان: ۱۴۲). مزلو از تجربه‌های والا صحبت می‌کند. تجربه‌های معنوی که می‌تواند برای هر فردی اتفاق بیفتد. وی می‌گوید: انسان تمام‌عیار در لحظاتی خاص وحدت کائنات را درک می‌کند. با آن می‌آمیزد. در آن می‌آرامد و کاملاً از شوق خویش برای یگانگی خشنود است. وی می‌گوید مردم در تجربه‌های والا و بعد از آن به طور ویژه‌ای احساس خوش‌اقبال، خوشبختی و تلطیف می‌کنند (حجازی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷۸).

### ۳- نتیجه‌گیری

در داستان پیر چنگی دلیل انتخاب پیر چنگی به عنوان «بنده خاص و محترم» خدا به طور دقیق مشخص نمی‌شود ولی در داستان شعبده‌باز نتردام با توجه به آیه «خوشا به حال ساده‌دلان که خدا را می‌بینند» از انجیل که در پایان داستان از زبان سرپرست دیر نقل شده‌است، دلیل ظهور حضرت مریم بر شعبده‌باز، پاکی و ساده‌دلی شعبده‌باز است. مهم‌ترین تفاوت دو داستان در پایان‌بندی آنهاست: داستان «پیر چنگی» با توبه پیر چنگ‌نواز به اتمام می‌رسد ولی در داستان شعبده‌باز سخنی از توبه و پشیمانی شعبده‌باز نیست. هرچند مطربی و شعبده‌بازی در هر دو داستان از شغل‌های پست محسوب می‌شوند ولی حرام بودن غنا و مطربی در اسلام باعث می‌شود که پیر چنگی چنگ خود را بشکند و توبه کند.

این تفاوت البته به جهان‌بینی متفاوت دو نویسنده، که یکی در مشرق‌زمین مطابق با فرهنگ اسلامی، تنها راه نجات را در عبودیت اتم و اکمل و توبه و انابه می‌داند و دیگری با تفکراتی متفاوت در نحوه رجوع به حق تعالی تنها راه نجات را سعی در جذب رضای مریم مقدس می‌داند، مربوط می‌شود.



### پی‌نوشت

۱- پایان داستان *شعبده‌باز نتردام* در روایت‌های مختلف، متفاوت است. در اصل داستان از آناتول فرانس، مریم مقدس از پایه مجسمه پایین می‌آید و پیشانی شعبده‌باز را با دستمال پاک می‌کند. در بعضی روایت‌ها حضرت مریم پس از زنده شدن به سوی شعبده‌باز گل پرتاب می‌کند. در روایتی دیگر حضرت مریم به آسمان بالا می‌رود و با اشاره دست از او می‌خواهد که دنبالش برود. بعضی روایت‌ها نیز با مرگ شعبده‌باز تمام می‌شود. در روایت گوتیه دو کوانسی، در لحظه مرگ شعبده‌باز، مریم عذرا با تنی چند از فرشتگان بر او ظاهر می‌شوند و روان وی را با خود به بهشت و ملکوت اعلی می‌برند. تمام این روایت‌ها بیانگر این مطلب هستند که شعبده‌بازی شخصیت اصلی داستان برای خدمت به مریم مقدس مورد قبول حضرت مریم واقع شده‌است (حقی، ۱۳۹۴: ۳۳).

### منابع

- برونو، ف. ۱۳۷۰. فرهنگ توصیفی روان‌شناسی، ترجمه ف. طاهری و م. یاسایی. تهران: طرح نو.
- حجازی، م. و آریان، ح. و شجاعی، ف. ۱۳۹۲. «بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال‌الدین مولوی با آبراهام مازلو». *فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی*، ۳۶(۹): ۱۶۹-۱۹۱.
- حقی، م. ۱۳۹۴. «بررسی تطبیقی داستان بندباز نتردام اثر گوتیه دو کوانسی و حکایت موسی و شبان مولوی». *ادب‌نامه تطبیقی*، ۲(۱): ۲۳-۳۳.
- درودگریان، ف. ۱۳۹۳. «تحلیل تولد «دوباره» پیر چنگی در مثنوی مولوی براساس نظریه یونگ». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۳۵(۱۰): ۹۱-۱۰۵.
- شریعت باقری، م. م. ۱۳۹۱. «مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل». *مطالعات روان‌شناختی*، ۴(۸): ۱۳۱-۱۴۵.
- طاهری، م. و آقاجانی، ح. و رضایی، ف. ۱۳۹۳. «بررسی کهن‌الگوی پیر فرزانه در داستان زال». *ادب‌پژوهی*، ۲۸(۲): ۱۵۵-۱۷۹.
- ظهیری ناو، ب. و علائی ایلخچی، م. و رجبی، س. ۱۳۸۷. «بررسی تطبیقی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روانشناسی انسان گرایانه آبراهام مزلو». *نشریه علمی-پژوهشی گوهرگویا*، ۷(۲): ۹۱-۱۲۴.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۹۰. شرح مثنوی شریف، جلد سوم، تهران: زوار.
- معقولی، ن. و شیخ مهدی، ع. و قبادی، ح. ۱۳۹۰. «مطالعه تطبیقی سفر قهرمان در محتوای ادبی و سینمایی». *مطالعات تطبیقی هنر*، ۳(۲): ۸۷-۹۹.
- مولوی، ج.م. ۱۳۷۵. *مثنوی معنوی*، به کوشش ر. نیکلسون. ج ۱. تهران: توس.

میرصادقی، ج. ۱۳۸۳. *داستان و ادبیات*، تهران: آیه مهر.

یونگ، ک.گ. ۱۳۷۸. *انسان و سمبولهایش*، ترجمه م. سلطانیه. تهران: جامی.

France, A . 1923. *L'Étui de Nacre*, Paris: Calmann-Lévy

Laas, I. 2006. "Self-Actualization and Society: A New Application for an Old Theory". *Journal of Humanistic Psychology*, January 1, 46 (1): 77-91.

Neher, A. 1991. "Maslow's Theory of Motivation: A Critique". *Journal of Humanistic Psychology*, July 1, 31 (3): 89-112.

Stadler-Honegger, M. 1975. *Etude sur les Miracles de Notre-Dame par personages*, Genève: slatkine reprints.

Tobacyk and Miller, M. 1991. "Comment on "Maslow's Study of Self-Actualization"". *Journal of Humanistic Psychology*, October 1, 31 (4): 96-98.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی